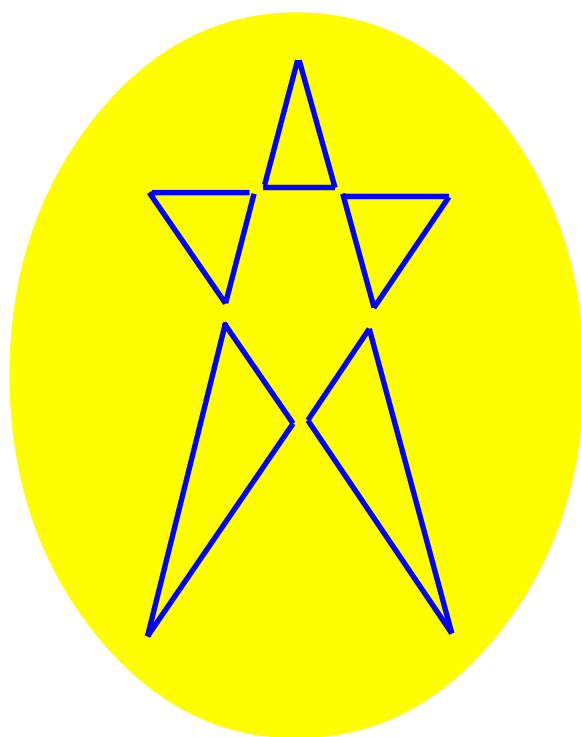


مجلس شهادت قائم خراسانی
به قلم
سید محمد حسین محجور زواره ای



برای دیدن این نسخه در کیفیت بالا از [Acrobat Reader Version 4.0](#) استفاده نمائید.

دو باره سازی این اثر به همت مؤمنین به دین مبین بیان انجام شده است.

با کمال تاسف چند کلمه ای از متن اصلی ناخوانا بوده
که در این جا با علامات (?) نشان داده شده اند.

باز آمد شور دیگر بر سرم
تا کدامین غالب آمد بود گر
عشقم ار غالب شود عقل مرا
عقل اگر غالب شود بر عشق حق
عقل را عادت بُود تن پروری
عقل حفظ جان کند لیل و نهار
حمدلله عشق غالب آمده
شور عشقم دفتری انشا کند
شد قیامت آشکار اندر جهان
گشته ظاهر وعده حق مبین
یوم حشر و نشر گردید از نفوس
نامه اعمالها میزان شده
شد پیا میزان حق بهر حساب
مؤمنین داخل بجنات النعیم
چیست دوزخ، چیست جنت، دوستان
مجملاً گویم شما را اهل هوش
هست تصدیق حق و آیات حق
هرکه عارف شد بحق حجتش
(؟) آنکس که جان خود سیل
یادم آمد قصه مازندران
لیک حیران گشته ام در این زمان
زانکه وارد گشته ظلم بی شمار
نغمه زان داستان جانگداز

عقل با عشق در نزاع اندر برم
آورد بیرونم از خوف و خطر
واصل حق میکنند اصل مرا
نام و ننگم میکند حق از ورق
عشق را باشد هوای برتری
عشق در راه حقش سازد نثار
بر لقای حق چه طالب آمده
کز بیانش محشری بر پا کند
ز قیام قائم آخر زمان
بر خلائق از کهن و از مهین
مؤمنین مشعوف کافردرخروش
اهل محشر جملگی حیران شده
میرد آن یک ثواب آن یک عقاب
کافران گشته معذب در جهیم
راه حق تفصیل هر یک در بیان
بشنوید و همچو در (؟) گوش
جنت عدنی که فرمود است حق
گشته بی شک داخل اندر جنتش
کرده در راه خداوند جلیل
زان ستمهاییکه وارد شد در آن
کز کدامین قصه اش سازم بیان
در بیان ما یکی از صد هزار
گن بیان مهجور، با عجز و نیاز

منشیان عالم تقدیس و فردانیت و متقمصان قصص وحدانیت مهوران دیوان قضاء و نگارندگان مقام امضاء و قاهرین بساط سعادت و متهوران بیان شهادت فرمان شهادت جناب اول من آمن آنحضرت ذکرا لله الاکبر (?) احمر چنین مزین نمودند که چون در قلعه شیخ طبرسی توقف آنجناب و حضرت قدوس و اصحاب حق بطول انجامید از فتحهای نمایان بسیار که از برای آن بزرگوار و اصحاب حق روی داد بعد از جنگ، عبدالله خان که در اصل این کتاب وارد شده و در احادیث و خطب سابقه بنی تمام نام دارند و حضرت (?) مردی و حضرت حبیب (?) حضرت قدوس قائم باشند فرمودند در روز دیگر از شجره آن بزرگوار حبیب الله خان بدرک واصل شد که یکی از سرکرد های اهل کفر بود و عبدالله خان قبل از حبیب الله خان بجهنم شتافت و مصطفی خان هم که یکی از سرکرد های اهل طغیان و کفر بودند بدرک نیران واصل شد در همان روز و بعد از دعوای و آن کس بجهت صدمه که بر لب مبارک جناب رسیده بود حضرت قائم خراسانی لب از طعام و شراب بسته آن سلطان منصور از اینجهت مهموم و مغموم بودند تا آنکه عباسقلی خان لاریجانی لعنة الله علیه و علی من اتبعه جمع آوری لشکر نموده بعد از چند روز با هشت هزار نفر ناکس آمد و نزدیک قلعه شیخ طبرسی منزل نموده اردو بر سرپا نمودند و شبها صدای حاضریاش لشکر شقاوت اثر بفلك میرسید کشیک میکشیدند و بیست مشعل در دور اردوی آن ملعون روشن بود و هفت اردو در پشت سر هم زده بود و حضرت قائم خراسانی اصحاب را بجهاد مأمور نمودند.

از راوی مؤتمن محمد بن حسن ابن علی اکبر بشرویه که از جمله بقیات السیف مازندران است روایت شده که سه روز پی در پی حضرت اول من آمن روحی و روح من فی لمین له الفداء اصحابرا موعظه و نصیحت میفرمودند و در اطاعت و فرمان برداری حضرت قدوس تحریص و ترغیب مینمودند و خبر شهادت خود را باصحاب میدادند و میفرمودند هر که با ما است بفیض شهادت خواهد رسید و چه چیز است از برای آن بهتر از فیض شهادت و تعیین سپاه میفرمودند که چند نفر در خدمت آنجناب بمیدان همراهی کنند اصحاب عرض میکردند که هرکه هستیم در رکاب شما می آئیم و جان خود را در رکاب شما فدا میکنیم و در همان روزی که شبش را عزم میدان داشتند نیز بر بالای کرسی مرحمت و مکرمت بر آمدند و اصحاب را موعظه نمودند و فرمودند « ای اصحاب باوفای من امشب شبی است که از خجلت حبیب خود بیرون آیم و بعهده و میثاق خود وفا کنم، کیست که با من همراهی کند؟ ». اصحاب همه در جواب آن سلطان منصور عرض کردند که هرچه هستیم در رکاب جناب شماستیم و جان ناقابل نالایق خود را نثار کنیم.

کرده خلّاق جهان وصف جلالت در بیان
جمله کینونیات عالم خود بود کم افسرت
هرگز اینعالم نکردی خلق خلّاق مبین
جمله جانها در رهت بنهاده ایم اندر طبق
تا رمق داریم در تن جمله یاری میکنیم

ایکه از عکس جمالت گشته گن فکان
شد (?) از شعاع رشح نور انسورت
گر نمیبودی وجود پاکت، ای سلطان دین
باعث ایجاد عالم چون توئی ای نور حق
از ره اخلاص بهرت جان نثاری میکنیم

آن سلطان منصور و مظهر خداوند غیور غفور فرمودند که اگر چنانچه همه شما ها بمیدان بیایید حبیب من یگه و تنها ماندنی است، باید که بعضی از شما ها با من همراهی کنید. پس در آن روز دویست و دو نفر بعدد اسم رب اذن داده شد و سان دیدند و شب را عزم بیرون رفتن نمودند. آن سلطان منصور و ملک قُدور در یوم ظهور و آن ساقی بحر طهور از عین نور از بادۀ وصال دوست (؟) مہیای پیمانه نوش کاس حضرت لایزالی شده کمر را از برای شهادت تنگ بسته چنانچه از راوی محمور حمید جناب حاجی عبد المجید ابن حاجی محمد نیشابوری که از جمله بقیة السیف مازندران است و از کلمین اصحاب و از رواث ثقه است روایت شده که در آن شب در خدمت سلطان منصور و مظهر لطف و قهر خداوند غفور ایستاده بودم که آن بزرگوار تهیه میدان میدیدند و اسلحہ کارزار بر خود راست می نمودند و گرہ بسیار در کمر بند خود، در بالای یکدیگر میزدند راوی گوید «عرض کردم مولای من فدای شما شوم هرگز ندیده ام که جناب شما از برای کارزار این قدر کمر مبارک را محکم ببندید و این قدر گرہ بر بالای یکدیگر بزنید». آنجناب فرمودند که «امشب کمر را برای شهادت تنگ میبندم».

خلاصه چون شب شد آن حضرت خدمت حبیب محبوب و جوهر مجرّد مطلوب آمدند که امشب شبی است که میخوام از خجلت حبیب خود بیرون آیم. آن سلطان منصور از حضرت قدوس اذن میدان خواستند.

شاه میدان ولایت جوهر قل انما
میدان خواست آن سلطان منصور از حبیب
باعث ایجاد عالم شافع روز جزا
نماید جان شیرین را فدای آن غریب

جناب حبیب بفراق آن بزرگوار راضی نمی شدند و آن سلطان منصور و ملک قُدور مبالغه می نمودند تا آخر الامر راضی شدند زبان حال آن حبیب محبوب و جوهر مطلوب بمضمون این مقال مترنم گردید:

بیا جان جهان، یکدم در آغوش، چه جان گیرم
توئی پشت و پناه لشکر ایمان در این وادی
چو کردی گشته از ظلم و جفائی قوم کین پروری
(؟) قتل شکست آید به پشت لشکر ایمان
که آن داغ جدائی تو، من از این جان سیرم
توئی چون بر تمام خلق امکان، خسرو هادی
تنت گردد نشان تیر کین از ظلم این لشکر
نما ترک سفر! جانم فدای تو! مرو میدان!

آن دو جوهر مجرّد مجرّ و آن دو شعاع مشعشع حضرت ذکر الله الأكبر، یکدیگر را چون جان در آغوش کشیدند و وداع نمودند و بسیاری از اصحاب بر در حرم ایستاده بودند، بعضی مہیای جان بازی در کوی دوست مسرور و برخی از راغ جدائی و الم و آتش فراق و شعلۀ اشتیاق سلطان منصور مهموم و مهجور میگریستند و شورش عظیم بر پا بود از وداع نمودن آن دو نور ظهور خداوند غفور و آن دو کافور سازج و سازج کافور غلغله و شورش در عالم و ملکوت افتاد.

هر دو محبوب و حبیب هم دگر
هر دو چون یک جان و لیکن در دو جسم
آن یکی باشد محمد آن علی
مطلع نور هو الله احد
مظهر تسبیح و تقدیس اله
هر دو مطلوب و جلیس یکدگر
نور واحد هر دو، لیکن بر دو اسم
گشته نور الله زهر یک منجلی
مظهر اسرار الله الصمد
مکتسب از نورشان خورشید و ماه

سلطان منصور بار دیگر زیارت جمال حضرت قدوس رفتند و وداع باز نموده بیرون آمدند، اما حضرت قدوس از آتش فراق و شعله اشتیاق آن هادی دین و پیشرو اهل یقین سوزان و مهموم و مغموم نشستند، پس سلطان منصور، جلال خداوند صبور و شکور، اراده سواری نمود.

عزم سواری نور ربّ العالمین شور ماتم اوفتاد اندر سماء و در زمین

پس مرکب آن بزرگوار را که جوهر دلدل و ذوالجناح بود پیش آوردند و ناصر دین خداوند مولانا جناب میرزا محمد باقر ابن محمد مهدی القائینی المشهور بهروی رکاب آن بزرگوار را گرفت و تاج نور خداوند علی حضرت (?) مردی که بمنصب جلوداری آن بزرگوار مفتخر و سرافراز بود از فخر سر خود را بعرش می سود و در آن وقت جلوداری نمود آن آفتاب برج دین و نور ربّ العالمین پا بدایره رکاب نهاده و آن توسن جوشنرا حامل بار شهادت گردانید آن خورشید تابان بر اوج سماء زین قرار گرفت و اصحاب حق در قفای سر آنحضرت بعضی سواره و بعضی پیاده چون ستارگان بدور قمر بشوق تمام روانه میدان شهادت گردیدند از قلعه بیرون رفتند، اما همینکه از قلعه بیرون رفتند حضرت دیدند که همه اصحاب از قلعه بیرون آمدند مگر چند نفری که در سر برجا بهجت قراولی نشسته بودند حضرت فرمودند «ای اصحاب باوفا برگردید بقلعه که حبیب من یگه و تنها خواهد ماند» و ایشان را نصیحت فرموده و امر باطاعت و فرمانبرداری حضرت قدوس می نمودند و فرمودند که «سر از اطاعت آن حبیب محبوب نیچید که اطاعت آن بزرگوار اطاعت خداوند است» اصحاب در خدمت آن سلطان منصور الحاح و زاری می نمودند و عرض کردند «ای سید سرورها و ای مولی و مقتدای ما، همه در رکاب شما می آئیم و جان خود را فدا میکنیم که بعد از جناب شما زندگی بر ما حرام است زندگی دنیا را نمیخواهیم.

آن رحمت الهی به التفات اصحاب را نصیحت و دلداری نمودند و فرمودند که «ای اصحاب حق! بخدمت حبیب من برگردید که حبیب من یگه و تنها می باشد، مبدا که دشمنان بر او دست یابند». بفرموده آن بزرگوار اصحاب بقلعه مبارکه مراجعت نمودند، پس بعدد ربّ در خدمت آن بزرگوار بمیدان رفتند، آن پیشوای دو جهان و مروج دین بیان، آن قائم خراسانی و آن یاور صاحب الزمان، آن هادی گمراهان، چون نور تابان و اصحاب حق پرست چون ستارگان بدور قمر در خدمت آن نورالله اقدر میرفتند تا آنکه به لشکر کافران شقاوت اثر رسیدند که آن مظهر لطف و قهر خداوند لایزالی و آن ظهور جلال حضرت ذوالجلال شمشیر آتشبار از نیام کشیده و اصحاب حق پرست نیز متابعت آن نیر اعظم نموده شمشیرها کشیدند، مهبای جانفشانی در کوی دوست گردیدند.

آن نور خداوند اکبر و اول مؤمن بذکرالله الاکبر جلّ و علا مرکب را به جولان در آورده اصحاب نیز متابعت کرده بر آن سپاه کفر شمار و آن مشرکان غدار حمله ور گردیدند و خود را در میان آن کافران انداختند صدا به «یا صاحب الزمان» بلند کردند.

چو سلطان منصوری باقتدار
 که آن قدرة الله بهر ستیز
 چه قهر خداوند عز و جل
 تگرگ اجل ریخت ز ابر بلا
 پس آن خسرو ملک دنیا و دین
 همی کرد جولان شه حق پرست
 چه بد جوهر شاه دلدل سوار
 زدی هرکه را تیغ آتش شرار
 تزلزل در ارکان لشکر فکند
 پس اصحاب حق چون شیر نر
 پراه خدا هر یکی در جهاد
 در آن شب ز ظلم سپاه عنید
 ز ظلم و جفا های قوم اشرار
 که ناگه یکی زان سپاه شریر
 همان کسی که زد تیر بر شاه دین
 وران (؟) زد تیغ کین بر سرش
 در این کره زد تیر بر سینه اش
 و یا جوهر شمر بد آن لعین
 ز بس ریخت خون از تنش بر زمین
 شدی غرقه خون پیکر آن جناب
 سیه پوش گشتند لاهوتیان

کشید از میان تیغ چون ذوالفقار
 بزد دست بر قبضه تیغ تیز
 بر آن قوم کفار شد قد نزل
 بر آن کافران عنود دغا
 گهی از یسار و گهی از یمین
 بمیدان کین، ذوالفقاری بدست
 بدی تیغ او جوهر ذوالفقار
 دو نیمه نمودی تنش چون خیار
 هیاهو در آن دشت اخضر فکند
 بکفار هر یک شدند حمله ور
 که تا ارض خالی شود از فساد
 چهل تن ز اصحاب حق شد شهید
 نود تن ز اصحاب شد زخم دار
 پس سلطان منصور افکند تیر
 بدی جوهر بن ملجم، یقین
 که بشکافت پیشانی انورش
 بر آن سینه پاک بی کینه اش
 که زد تیر بر سینه شاه دین
 بیفتاد ناگاه از پشت زین
 دل اهل ایمان شد از غم کباب
 به ماتم نشستند ناسوتیان

آن قدرة الله اقدر با اصحاب در میان آن کافران بی شرم و از خدا بیخبر افتادند و خانهای که منافقین در آردو بجهت خود از چوب و کاه ساخته بودند آتش زدند و بعضی از خانها را هم منافقین بدست خود آتش زدند تا صحرا روشن شود چون شب بسیار تاری بود و مضمون آیه وافی هدایه که در قرآن نازل شده در حقشان صدق نمود «یخربون بیوتهم بایدیم و ایدی المؤمنین» در حق آن منافقین صادق آمد پس آن سلطان منصور با اصحاب بانعره «یا صاحب الزمان» چون شیران در میان آن روباه صفتان افتادند مهمینه را بر (؟) قلب را بجنای می ریختند.

آن لشکر شقاوت کیش کفر اندیش و آن مشرکان غدار و روسپاهان نابکار بی خبر که ناگاه از ابر بلا تگرگ مرگ بر سرشان باریدن گرفت بعد از آن که خانهای کفار آتش گرفت لشکر حق در روشنائی بودند و لشکر شقاوت اثر در میان جنگلها متفرق و پراکنده شدند و اما آن سلطان منصور و آیه رحمت و قهر خداوند غیور در آن شب مرکب را بجولان در آورد و از هر طرف که میتافت از نسیم تیغش کافران چون برگ خزان بر زمین می ریختند و در اثنای حرب که آن سید بزرگوار مشغول حرب بودند و اصحاب نیز مشغول بجهاد بودند و گلوله تفنگ مانند تگرگ در میان اصحاب میریخت ناگاه عباسقلی خان لاریجانی حضرت قائم خراسانی را دریافت نموده، کمین نشسته، تیری بجانب آن مظهر تسبیح خداوند اکبر آتش داد، آن تیر آمد بر سینه بی کینه آن بزرگوار که منبع علوم ربانی و اسرار سبحانی بود خورد و خون از سینه آن بزرگوار و سرور عالم و عالمیان چون فواره ریختن گرفت، پس آن سبب ایجاد موجودات و مذوت کینونیات گل ذرات ممکنات آن سر حق و حق مطلق، آن پشت و پناه لشکر ایمان و مروج دین بیان از بسیار خون که از بدن مبارکش آمد بی طاقت گردید، سر مبارک را به (؟) زین نهاد و عنان مرکب را بوی وا گذاشت و روح شریفش بعالم قدس طیران نمود.

پشت و پناه لشکر ایمان ز زین فتاد
خورشید گوئیا ز سماء بر زمین فتاد
بشکست پشت لشکر ایمان از این شکست
در خون خویش چونکه تن شاه دین نشست

همینکه اصحاب از شهادت آن سرور مطلع شدند پشت ایشان شکست، شور و غلغله در میان اصحاب افتاد و بروایت استاد جعفرنای اصفهانی چون تیر بر سینه آنحضرت خورد حضرت فرمودند اصحاب برگردید و سواره آمدند تا در قلعه مبارکه، بیک بار فرمودند «مرا بگیرید»، اصحاب آن بزرگوار را گرفتند، بقلعه آوردند و چون حضرت را به آنحال مشاهده نمودند شور و ماتم و غوغا در میان اصحاب افتاد و در مصیبت آن سلطان میگریستند.

غرقه در خون گشت روی همچو ماهت، حیف! حیف!
پشت ما بشکست از غم ای پناه اهل حق
شد سیه پوش عالم ایجاد، اندر ماتمت
افتاد از پا قد سرور و انث، حیف! حیف!
خاک ماتم شد بفرق دوستانت، حیف! حیف!
گشت محزون حضرت طا از فراقت، حیف! حیف!

لاهویتان در نوا، ناسوتیان در عزا، یاقوتیان بیهوش، جبروتیان سیاه پوش، عالم ایجاد در ماتم آن سبب انوجاد غرق بحر حزن و اندوه از الم آن حبیب محبوب در مصیبت آن سلطان منصور اشکهای چون گوهر و ستارگان بروی قمر آن دیدگان فرو میریخت. گویا زبان حال آن بزرگوار در مصیبت آن سلطان منصور بمضمون این ابیات مترنم بود:

ای نیّر آسمان رفعت	خورشید جلال، برج عزت
ای آیه رحمت الهی	وی خسرو ماه تابماهی
ای جوهر آجهر مجهر	وی نور خدای فرد اکبر
ای لمعه نور وادی طور	عالم ز علوم تو است پر نور
آن جوهر شمس چون ز کینه	زد تیر جفا تو را بسینه
یا جوهر ابن ملجم دون	بود آن سگ بیحیای ملعون
از ظلم و جفای قوم ابتر	گردید بخون محاسنت تر
رنگین رخ انور تو شد چون	گردید بیان مترجم از خون
ای سید سروران عالم	بگشا نظر و ببین بحالم
گردید قدم زغم گمانی	بعد از تو چه سود زندگانی
گشتی چو شهید قوم عدوان	بشکست سپاه اهل ایمان
در تعزیه تو حضرت طا	پوشید بتن لباس سودا

از جناب میرزا محمد خراسانی روایت شده که من خودم به روی حضرت قدوس ایستاده بودم ناگاه صدای مهممه بگوشم رسید که گویا جناب حبیب با کسی تکلم می کنند و جواب و سؤال میفرماید پس آهسته گوشه پرده که به روی حرم آویخته بود بالا کردم که دیدم حضرت قدوس با حضرت اول من آمن تکلم میفرماید و جناب اول من آمن گاه لب مبارک را بخنده شیرین میفرمایند و با یکدیگر راز و نیاز دارند.

بعد از دفن آنجناب چند روز که گذشت بجناب حبیب عرض کردم فدای شما شوم چنین دیدم بهمان نحوی که دیده بودم، توقیع فرمودند که «بسم الرب الجبار و الشهادة الألیة ان الذی رأیت و سمعت کما رأیت و سمعت» اشاره بود بجناب حاجی میرزا حسین الراوی المعید که بدرستی و تحقیق آنچنان چیزها که دیدی و شنیدی همچنان است که دیدی و شنیدی و این یکی از معجزات و خارق عادات اول من آمن است.

راوی گوید چون صبح شد صدای شیون لشکر اعدا بلند شد، حضرت قدوس نوشتند که برگردید که نصرت با شما است، چون کلین و رؤسا زخم دار بودند نمی توانستند جهاد کنند ضعف هم داشتند بیرون رفتند سید حسین کلاه دوز بارفروشی در بالای برج تماشای اردوی معاندین میکردند عباسقلی خان را دیده بود بالای تلی ایستاده و لشکر خود را تحریک بدعوا می نماید. آن جوان (?) داد بر آن ملعون آتش داد، آن تیر بر شانه نحس آن نابکار خورد بلند شد از بالای تل و بر زمین افتاد آن لشکر شیاطین منهدم و پراکنده شدند و فرار نمودند پس جناب میرزا محمد باقر با جمعی از اصحاب نعش مطهر مَنُور آن نورالله اقدر و آن نیر اعظم را در گوشه از آن بقعه، آن بزرگوار را دفن نمودند الا لعنته الله مَنْ ظَلَمَ الیّ البیان و ادلاء امره بالعزة و الجلال و سلام الله علی من شهد و یشهد فی سبیل رضائه و افوز فوزاً عظیماً و الحمد لله ربّ الآخرة و الی ولی.

تمت من تألیفات و تصنیفات آقّا السادات محمد حسین ابن هادی الطباطبائی الزواره المخلصن به مهجور حسب خواهش علیا جنابان ورقات معظمت والده و همشیره حضرت اول من آمن (ص) فی سنة ۱۲۸۵.

دیباچه در مصیبت حضرت ذکر جَل و عزّ هوالشاهد و المشهور

برپا شده قیامت موعود ما دگر
یکسر بماتم سیه ببر
خورشید منکسف شد و شد منکسف قمر
جن ملک یارض و سما گشته نوحه گر
گویا ز غصه خم شده افلاک را کمر
گشته شهید حضرت ذکراالله کبر
محبوب مانده اند تمام از سجود اثر
مشرک بحق شدند تمامی و قد کفر
خورشید آسمان بزمین زد کلاه زر
از جور و ظلم و کینه اینقوم الحذر
گویا که ریختی بتن انورش عطر
شق شد ز غصه ارض و سما گشت منفطر
یاقوتیان نموده، لباس عزا ببر
جاری شد این قضا چه مقدر شد این قدر
زین غم کنند خاک و مصیبت همه بسر
گردید در مصیبت حق جمله نوحه گر
در سینه چونکه شعله ماتم زند (؟)

یاران چه شورش بارض سما دگر
(؟) ممکنات همه غرق بحر خون
دیگر چه روی داده بعالم که از عشق
افتاد شور غلغله در شش جهت چرا
گویا شده است مظهر ذات خدا شهید
آری ز ظلم و کینه آن جوهر یزید
ساجد بحق تمام ز مسجود خویشتن
گفتند یا اله و نه بشناختند اله
شد غرق خون چه شمس حقیقت ز ظلم و کین
کردند جسم آنور او را نشان تیر
آن جسم پاک گشت مشبک ز زخم تیر
افتاد چونکه روی زمین نعش اطهرش
لاهویتیان بماتم و ناسوتیان بغض
خاک سیاه بر سر اهل بیان ریخت
ناسوتیان دریده گریبان بشور و شین
ریزید خاک غم بسر خویش مؤمنان
مهجور! شو خموش که عالم گداختی

تمت الکتاب فی لیلة ثانی عشرين ۲۱ شهر رمضان المبارک سنه ثلاثین و ثلاثائه بعد الألف ۱۳۳۰ من
الهجرة لتوره